بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 12/12/93

جلسه 1127

بحث راجع به این بود که بنا بر امکان تکلیف ناسی به اقل آقای خوئی فرمودند اگر شک بکنیم که این فعل ناقص که شخص ناسی انجام داده مثلا نماز خوانده بدون سوره نسیانا آیا این نماز صحیح است یا صحیح نیست بازگشتش به دوران امر بین اقل و اکثر هست، ما نمی دانیم در حق این ناسی نماز مع السورة واجب شده پس این نماز مجزی نیست یا صلاة لا بشرط از سوره واجب شده پس این نماز مجزی هست، و در دوران امر بین اقل و اکثر برائت از اکثر جاری می شود.

اقول: این فرمایش آقای خوئی اشکال دارد، اگر نسیان مستوعب تمام وقت باشد که ما شک می کنیم در اصل وجوب قضاء بنا بر اینکه وجوب قضاء به امر جدید هست، برائت جاری می شود از وجوب قضاء، بله آثار عمل صحیح را بخواهیم بار کنیم بر این نماز این باید با یک اصل دیگری باشد، به عنوان مثال شخصی رفت به سفر قصد اقامه عشرة ایام کرد و یک نماز چهار رکعتی خواند اما فراموش کرد سوره را در آن نماز، وقت گذشت بعد از وقت ملتفت شد و عدول هم کرده از نیت اقامه، می خواهد ببیند که برای آینده نمازش چهار رکعتی است یا دو رکعتی، اگر آن نماز بدون سوره صحیح باشد وظیفه اش در آینده نماز چهار رکعتی است ولو بعد از عدول از نیت اقامه، اگر آن نماز بدون سوره باطل باشد وظیفه اش این است که در آینده بعد از عدول از نیت اقامه نمازش را دو رکعتی بخواند، البته برائت از وجوب قضاء مشکل این مساله را حل نمی کند، اما نمی شود گفت اینجا دوران امر بین اقل و اکثر است، زیرا نسیان نسیان مستوعب تا آخر وقت است، اگر این شخص ناسی سوره در حقش جزء باشد پس تکلیفش به نماز ساقط بوده است، زیرا تکلیف ناسی به اکثر به نظر مشهور از جمله آقای خوئی ساقط است، زیرا لغو است تکلیف ناسی به اکثر و خلاف رفع عن امتی النسیان است، تکلیف به اقل هم که مشکوک است چون نوبت رسید به اصل عملی، و لذا ما احراز نمی کنیم صحت این نماز را، برای نفی وجوب قضاء اصل برائت خوب است اما اثبات نمی کند که این نماز بدون سوره صحیح است و آثار نماز صحیح بر او بار می شود، این در نسیان مستوعب است، اما در نسیان غیر مستوعب مورد مورد دوران امر بین تعیین وتخییر است نه اقل و اکثر، زیرا در نسیان غیر مستوعب که در بعض وقت این شخص متذکر است، پس شک می کنیم آیا بر این شخص واجب هست اکثر مثل نماز با سوره تعیینا یا واجب است بر او جامع بین نماز با سوره که اکثر هست یا نماز لابشرط از سوره در حال نسیان، می شود دوران امر بین التعیین و التخییر نه دوران الامر بین الاقل و الاکثر، البته مرحوم آقای خوئی علی کلا التقدیرین قائل به جریان برائت است چه از اکثر چه از محتمل التعیین، ولی طرف مقابل آقای خوئی مثل شیخ است که در اقل و اکثر قائل است به برائت ولی در دوران امر بین تعیین و تخییر ظاهر کلام ایشان مثل مشهور وجوب احتیاط هست.

در بحوث گفته اند که امر جریان برائت در اینجا واضح است، نیازی نیست بحث را مربوط کنیم به بحث اقل و اکثر یا دوران امر بین تعیین وتخییر، چطور؟ ایشان فرموده است برای اینکه وقتی این مکلف متذکر هست که خوب وظیفه اش نماز با سوره است یعنی اتاین به اکثر، وقتی هم ناسی هست نماز بی سوره می خواند که اصل عملی در حقش معنا ندارد، بعد از رفع نسیان تازه می گوید که نمی دانم بر من واجب است تعیینا نماز با سوره یا مخیر هستم بین نماز با سوره یا نماز بی سوره در حال نسیان که اگر مخیر باشم قبلا نماز بی سوره در حال نسیان را بجا آورده ام، این مثل این می ماند که شخصی اول عتق رقبه کافره بکند یا اول اطعام ستین مسکینا بکند بعد علم اجمالی پیدا کند به وجوب مردد بین تعیین وتخییر، بعد از اینکه عتق رقبه کافره کرد علم پیدا کند که بر او واجب بود یا عتق رقبه یا عتق رقبه مؤمنه، خوب یک طرف علم اجمالی از محل ابتلاء خارج شد بعدش علم اجمالی پیدا کردی، اول عتق رقبه کردی در ضمن رقبه کافره، اگر عتق رقبه واجب بوده امتثال کرده ای اگر عتق رقبه مومنه واجب بوده امتثال نکرده ای، خوب این علم اجمالی منجز نیست، یا در مثال اطعم ستین مسکینا اول اطعام ستین مسکینا کردی بعد علم اجمالی پیدا کردی یا صوم ستین یوما واجب تعیینی است یا جامع بین صوم ستین یوما او اطعام ستین مسکینا واجب تخییری است، خوب این علم اجمالی منجز نیست، چون وقتی این علم اجمالی حاصل شد که اگر امر به جامع بود امتثال کردی او را، اگر امر به خصوص آن محتمل التعیین بود امتثال نکرده ای، همچنین علم اجمالی که یک طرفش از محل ابتلاء خارج است بخاطر اینکه قبلا امتثال شده است او منجز نیست، در ما نحن فیه هم قبل از نسیان این آقا متذکر است که نماز با سوره باید بخواند، در زمان نسیان که نماز بی سوره خواند که اصل برائت معنا ندارد جاری بشود در حقش چون اثر عملی ندارد برای این ناسی، بعد از رفع نسیان ولو علم اجمالی پیدا می کند به وجوب مردد بین تعیین و تخییر و لکن یک طرف از محل ابتلاء خارج شده، اگر وجوب رفته روی جامع بین صلاة مع السورة یا صلاة بلا سورة نسیانا خوب این جامع را امتثال کرد، اصل برائت از وجوب تعیینی نماز با سوره جاری می شود بلامعارض.

در تعلیقه بحوث به بحوث اشکال کرده اند، گفته اند فرق است بین ما نحن فیه و این مثال حدوث علم اجمالی بعد از خروج یک طرف از محل ابتلاء، این مکلف از اول وقت علم دارد اجمالا که یا نماز با سوره واجب است بر مکلف یا جامع بین نماز با سوره و یا نماز بی سوره نسیانا، این علم اجمالی را این مکلف دارد، منتهی خودش فکر می کند که متذکر است و دارد نماز کامل و حداکثری می خواند، این مثل این می ماند که من علم اجمالی دارم یا عتق رقبه واجب است یا عتق رقبه مؤمنه، که دوران امر بین تعیین و تخییر عقلی است، ولی فکر می کنم این رقبه که آزاد می کنم مؤمنه است بعد معلوم می شود این رقبه که آزاد کردم کافره بوده، خوب این چه اثری دارد، علم اجمالی مردد بین تعیین و تخییر من داشتم منتهی فکر می کردم من دارم همان محتمل التعیین را امتثال می کنم حالا فهمی ده ام اشتباه می کردم، آن علم اجمالی مردد بین تعیین و تخییر بنا بر اصالة الاحتیاط در دروان امر بین تعیین و تخییر منجز است، من فکر می کردم دارم محتمل التعیین را می آوردم الآن فهمیدم اشتباه کرده ام خوب باید تکرار کنم عملم را.

این اشکال در تعلیقه بحوث است که گفته اند فرق است بین این که من نمی دانستم وجوب عتق رقبه را، رقبه کافره آزاد کردم بعد علم پیدا کردم به وجوب عتق رقبه، مردد است که جامع رقبه واجب است یا خصوص رقبه مؤمنه، بله اینجا علم اجمالی منجر نیست، اما اگر من از اول علم داشتم به وجوب عتق رقبه مردد بین تعیین و تخییر ولی در مقام امتثال عتق کردم رقبه ای را که معتقد بودم مؤمنه است بعد معلوم شد کافره است این چه ربطی دارد به آن علم اجمالی به تکلیف، علم اجمالی به تکلیف منجز است، اینجا هم همین است من از اول وقت علم دارم یا واجب است بر مکلف نماز حداکثری یا جامع بین نماز حداکثری و نماز حداقلی در حال نسیان، منتهی خودم فکر می کنم دارم نماز حداکثری می خوانم، در حالی که بعد از خواندن نماز حداقلی می فهمم اشتباه می کردم که فکر می کردم دارم نماز حداکثری می خواندم، این علم اجمالی منجز است و باید یک بار دیگر نماز حداکثری را بخوانم بنا بر قول به منجزیت علم اجمالی در دوران امر بین تعیین و تخییر.

در اضواء وآراء فرموده ما اشتباه کردیم و این اشکال ما در تعلیقه بحوث درست نبوده و مثال عتق رقبه ما را به اشتباه انداخت، زیرا در آن مثال همینجور است که علم اجمالی داشتم از اول وقت به وجوب عتق رقبه مؤمنه اما تعیینا او تخییرا و من فکر می کردم این رقبه مؤمنه است بعد معلوم می شود کافره است خوب به نظر مشهور اصل برائت از وجوب عتق رقبه مؤمنه معارضه می کرد با اصل برائت از وجوب عتق جامع رقبه باید احتیاط می کردیم، اما در ما نحن فیه اصل برائت از وجوب جامع بین نماز با سوره و یا نماز بی سوره نسیانا چه موقع می خواهد جاری بشود تا تعارض کند با برائت از وجوب نماز با سوره تعیینا؟ اگر می خواهد در موقعی که من متذکرم جاری بشود، خوب در حال تذکر در اول وقت که من یقینا باید نماز با سوره بخوانم چون متذکرم، در حال طرو نسیان که اصل برائت معنا ندارد چون برائت برای او اثر عملی ندارد چون حکم ظاهری است و در حق ناسی اثری ندارد چون نمی تواند منجز و معذر باشد در حق ناسی، بعد از ارتفاع و زوال نسیان باز هم اصل برائت از وجوب جامع معنا ندارد چون فرض این است که من جامع را اتاین کردم با اتاین به اقل در حال نسیان و برائت از وجوب جامع بعد از تحقق آن اثر ندارد، پس این اصل برائت از وجوب جامع در اینجا چه اثری دارد تا معارضه کند با اصل برائت از وجوب نماز با سوره تعیینا؟ پس برائت از وجوب نماز با سوره تعیینا معارض ندارد برای چی جاری نشود.

اقول: به نظر ما باید تفصیل داد، ببینیم مشکل دوران امر بین تعیین و تخییر پیست؟ اگر مشکل تعارض اصل برائتها است بله مطلب کتاب اضواء وآراء درست است، چون اصل رائت از وجوب جامع برای ان مورد اثر ندارد، بر خلاف غیر ناسی، در آن مورد وجوب عتق رقبه خوب برائت از وجوب عتق رقبه مؤمنه تعیینا با برائت از وجوب جامع عتق رقبه که موجب تخییر هست بین عتق رقبه کافره و مؤمنه تعارض می کنند، اما در بحث نسیان درست است که تعارض معنا ندارد، ولی کسانی بودن در دوران امر بین تعیین و تخییر که می گفتند چون عنوان متعلق تکلیف مردد بین تعیین وتخییر مردد است بین عنوان این فعل خاص یا جامع انتزاعی احدهما، وقتی عنوان مردد شد بین دو عنوان متبیان مفهوما نمی دانیم کدام یک از اینها متعلق وجوب است علم اجمالی منحز تشکیل می شود، قائل به مسلک علیت بودند، نمی گفتند چون اصول تعارض می کند باید احتیاط کرد، لذا در خود بحوث مطرح کرد که بنا بر مسلک علیت علم اجمالی منجز است نه به ملاک تعارض اصول، بلکه مسلک علیت معتقد است وقتی علم اجمالی منجز بود اصل بلا معارض هم محال است جاری بشود در اطراف آن، خوب بنا بر این نظر اینجا گفته می شود که ما متعلق وجوبمان مردد است بین عنوان صلاة مع السورة یا عنوان احدهما یعنی جامع بین صلاة مع السورة او الصلاة بلا سورة فی حال النسیان، خوب این علم اجمالی بنابر مسلک علیت گفتد منجز است نه به ملاک تعارض اصول، اصل بلامعارض برای چی جاری می کنید، مسلک علیت که اصل بلامعارض قبول ندارد.

و لذا بنا بر این مسلک علیت این علم اجمالی منجز هست، اما چون ما مسلک علیت را قبول نداریم مطلب بحوث و کتاب اضواء که دفاع کرد از بحوث درست است که اصل برائت از وجوب تعیینی صلاة مع السورة بلامعارض جاری است حتی اگر در اقل و اکثر یا در دوران امر بین تعیین و تخییر ما قائل به وجوب احتیاط بشویم.

البته یک فرضی هست که از اول وقت این آقای ناسی بود و متذکر نبود، اصلا این شخص بعد از نماز بدون سوره ملتفت شد، که خوب در این صورت که از اول وقت ناسی بود واضحتر است که اصل برائت از وجوب تعیینی صلاة مع السورة در حقش جاری می شود بلامعارض، چون هیچ وقت برائت از جامع نداشته، زیرا از اول وقت ناسی بوده است.

{شما در بحث قضاء سجده منسیه می گوئید بر هر مکلفی واجب هست به جامع نماز مشتمل بر سجدتین فی کل رکعة و یا مشتمل بر قضاء سجده منسیه، آنجا که دیگر واضح است که هر مکلفی مکلف به جامع است، اینجا هم همین است، هر مکلفی مأمور هست به جامع بین نماز با سوره یا نماز بدون سوره در حال نسیان، این کاملا عرفی هست و ظاهر ادله هم هیمن است}.

ما در دوران امر بین تعیین و تخییر قائل بودیم علیتی ها هم باید برائت جاری کنند از تعیین، و لکن فرض این است که خود علیتی ها نمی پذیرفتند بلکه می گفتند مردد است متعلق وجوب بین هنوان احدهما یا عنوان صوم مثلا، ما البته اشکال مبنایی داشتیم به آنها و می گفتیم شما هم باید بپذیرید برائت از وجوب تعیینی صوم را مثلا، زیرا به وجدان عقلی و عقلائی وقتی من ترک کنم هر دو طرف را مخالفت قطعیه کرده ام تکلیف را و مستحق عقابم قطعا، ارتکاز عقلی و عقلائی می گوید من اگر نه روزه بگیرم و نه اطعام کنم که مخالفت قطعیه کرده ام دستور مولا را، پس من در واقع شک دارم حالا که باید یکی از این دو کار را انجام بدهم شک دارم که کلفت زائده ای دارم که باید خصوص صوم را

انجام بدهم شک می شود در کلفت زائده به ارتکاز عقلی و عقلائی، بعد از اینکه کلفت آوردن یکی از این دو به عهده من گذاشته شده، ولو عنوان احدهما معلوم نیست متعلق وجوب باشد، اینکه معلوم نیست چون شاید وجوب رفته روی صوم، ولی واقع احدهما کلفتش روی من کذاشته شده، عرف هم همین را می گوید، مثال عرفیش این است که عبد می گوید من نمی دانم مولا به من گفت نان لواش بخر یا به من گفت اگر خواستی نان لواش بخر اگر خواستی نان سنگک بخر، رفع ما لایعلمون هم این مولا گفته، عرف به این عبد می گوید تو می دانی که باید نانی بخری که نان تافتون و بربری نباشد، نانی باشد که بالاخره غی رلواش و سنگک نیست، اما کلفت زائده را نمی دانی که حتما باید بروی نان لواش بخری او را نمی دانی خود مولا هم که گفته رفع ما لا یعلمون، بنا بر مسلک علیت ما قائل به برائتیم، ولی این اشکال مبنایی می شود می گوئیم طبق مبنای مسلک علیت این اشکال به آقای صدر وارد است که در ما نحن فیه هم مسلک علیتی می گوید من در اول وقت ملتفت بودم که یک وجوبی هست نمی دانم وجوب رفته بود روی نماز با سوره تعیینا یا روی جامع بین نماز با سوره یا نماز بی سوره در حال نسیان، مبنای علیتی این است که این علم اجمالی منجز است و بنابر این مسلک در اینجا هم علم اجمالی را منجز می داند.

بحث واقع می شود در یک بحث اجتهادی در مورد تکلیف ناسی به اقل:

تا حالا ما فرض کرده بودیم که شک داریم در جزءیت یک جزءی در حال نسیان، هیچ اطلاق و عمومی نداریم، حالا می خواهیم برویم سراغ دلیل لفظی یعنی اطلاق و عموم، چهار اطلاق اینجا فرض می شود:

1- اطلاق هیئت دلیل وجوب مرکب است، دلیل وجوب مرکب اطلاق هیئتش اقتضاء می کند که این وجوب ثابت است حتی در حال نسیان این جزء، البته اگر نسیان مستوعب نباشد که علم داریم به وجوب، بالاخره من در بعض الوقت متذکرم لذا اقیموا الصلاة قطعا شامل من می شود، آنجا ما نیازی به این اطلاق دلیل وجوب نداریم، اما در نسیان مستوعب تمام وقت خوب گفته می شود که ما تمسک می کنیم به اطلاق دلیل وجوب نماز می گوئیم بر این ناسی نماز واجب است، و چون نمی تواند ناسی مکلف باشد به نماز مشتمل بر آن جزء منسی چون می شود خلاف رفع النسیان و خلاف حکم عقل به لغویت تکلیف ناسی، پس معلوم می شود آن وجوب نمازی که در حق این ناسی هست وجوب نماز حداقلی است، چون وجوب نماز حداقلی ولو به نحو همان وجوب جامع ممکن هست، و در هر دلیل وجوب مرکبی که اطلاق داشتیم این بیان می آید، کتب علیک الصیام اطلاقش می گیرد آن شخص معتادی را که هر روز باید یک بسته تریاک دود کند، (اگر متعلق این امر به مرکب مرکب تام باشد حق با شماست و لکن اگر متعلق در مدلول استعمالی این خطاب ذات فعل است، ذات نماز واجب است ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا، نگفت نماز با سوره واجب است، می گوئیم ان الصلاة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا می گوید نماز واجب است، نماز حداکثری که واجب نیست بر ناسی پس کشف می کنیم نماز حداقلی واجب است، این یک اطلاق که بعدا بررسی می کنیم.

2- اطلاق دوم: اطلاق ماده مرکب است، کتب علیکم الصیام، اطلاق صیام اقتضاء می کند که مشروط نیست صیام به اجتناب از تدخین و امثال آن، خوب نفی می کند جزءیت این جزء مشکوک را.

3- اطلاق سوم، اطلاق دلیل جزءیت آن جزء مثل لا صلاة الا بطهور، لا صلاة الا بطهور اطلاق دارد و شامل فرض نسیان هم می شود، آنوقت این اطلاق لا صلاة الا بطهور حاکم هست بر اطلاق آن هیئت مرکب و یا ماده مرکب، یعنی ب رکتب علیکم الصیام آن دلیل فرضی که می گوید لا صیام مع التدخین مثلا حاکم است، یا لا صلاة الا بطهور حاکم است بر اقم الصلوة.

4- دلیل حاکم هست بر جزءیت جزء منسی مثل رفع النسیان، که بنا بر نظر برخی بزرگان مثل صاحب کفایه و حضرت امام رفع النسیان می گوید این منسی در حال نسیان جزء نیست، که این می شود دلیل ثانوی.

ان شاء الله این چهار دلیل را روز شنبه بررسی می کنیم، و الحمد لله رب العالمین.